

لیلا مرندی

کارشناس ارشد ادبیات فارسی

عضو باشگاه واحد خوی

سیمای شهر مدینه در آثار خاقانی

چکیده:

افضل‌الدین خاقانی شروانی شاعری است و صاف، و در اشعارش اوصاف فراوانی در منتهای دقت به چشم می‌خورد. او شاعری معتقد و متعصب می‌باشد و از معدود شاعرانی است که دو نوبت توفیق زیارت خانه خدا را یافته‌است و بیش از شاعران مسلمان فارسی زبان دیگر، در شعرش از اماکن مقدس نام برده و به توصیف پرداخته است.

شهر مدینه، دومین شهر ناحیه حجاز از جمله اماکنی است که خاقانی در سفرهای حج خود به دیدار آن شهر و زیارت روضه نبوی شتافته و شور و شوق فراوان خود را به زیارت آن مکان در آثار و نوشته‌های خود نمایان ساخته است.

شاعر مدینه را مقصد هودج رسالت و محل فرود آمدن موبک جلال و شکوه برای وجود پیامبر و روضه آن حضرت را چون بهشت تصور کرده‌است و در بیان ارزش والا و جایگاه دینی مدینه در اسلام سخن‌ها گفته به طوری که خاک آن را اساس و منشأ هشت باب جنت دانسته و معتقد است که اساس بنیاد دین در مدینه پایه‌ریزی شده‌است.

این مقاله سعی در نشان دادن شکوه و عظمت این مکان مقدس و نیز انعکاس جوشش اندیشه و احساس این شاعر فرزانه و سترگ شروان دارد.

کلید واژه‌ها: مدینه، حضرت محمد(ص)، مسجدالنبی، روضه مطهره، کوه احد

مقدمه :

آنچه مسلم است یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین مباحث اشعار خاقانی توصیف ابعاد گوناگون شخصیت پیامبر اکرم (ص) می‌باشد و سیمای پیامبر بزرگ اسلام، این دُر دانه هستی در شعر خاقانی سیمایی است که ملکوتی‌تر از آن چهره، در کل هستی نمی‌توان یافت.

با بررسی نعتیه‌های سراپا صداقت شاعر و نیز با بررسی اشعار دیگری که به صورت پراکنده در آثار وی در مدح پیامبر اکرم به چشم می‌خورد، چنین برمی‌آید که شاعر از سر صفای دل و ژرفای ایمان به توصیف این برگزیده الهی پرداخته و فراتر از یک مسلمان معتقد، همانند یک مرید پاکباخته، در آینه شعرش، تصاویر بکر و زیبا و متنوعی از پیامبر ارائه داده‌است. او چنان شیفته و دل‌باخته آن بزرگوار است که برای مثنی خاک که از بالین ایشان برداشته چکامه‌ای بلند می‌پردازد.

صبح وارم آفتابی در نهان آورده‌ام	آفتابم کز دم عیسی نشان آورده‌ام
عیسیم از بیت معمور آمده وز خوان خلد	خورده قوت و زله اخوان را ز خوان آورده‌ام
هین صلا ای خشکی پی پیران تردامن که من	هر دو قرص گرم و سرد آسمان آورده‌ام
چشم بد دور از من و راهم که راه آورد عشق	ره‌روان را سرمه چشم روان آورده‌ام
دیده‌ام سرچشمه خضر و کبوتر وار آب	خورده و پس جرعه ریزی در دهان آورده‌ام

(دیوان، ص ۲۵۴)

چنان که مشاهده می‌شود خاقانی اوصافی از قبیل دم عیسی (ع)، زگه خوان خلد، قرص گرم و سرد آسمان، سرمه چشم روان، جرعه ریز خضر و دهها توصیف دیگر از این قبیل بر خاک مشکین بالین پیامبر (ص) برمی‌شمارد و آن خاک را به جای حرز بر بازوی خود می‌بندد:

خاک مشکین که ز بالین رسول آورده‌است حرز بازویش چو الکهف و چو طلاها بینند

(همان، ص ۹۹)

همچنین وی به خاطر ارادتی که به پیامبر دارد. در موسم حج، در مکه و مدینه، حضور نبی بزرگوار را احساس می‌کند و خوانی را که پیامبر برای زائران یا به تعبیر او خاکپاشان گسترده، به چشم می‌بیند. فضای مدینه با حضور پیامبر، تقدس خاصی پیدا می‌کند و خاقانی زیباترین تجلی کرم و سخاوت پیامبر را در مدینه می‌بیند. که در این شهر برای خاکپاشی که نفس دوزخی باد سموم، جگرشان را آتش زده خوان کرم می‌گسترد و حضرت عیسی و ادریس و آدم و حوا هر کدام بر سر آن خوان به منظوری حاضر می‌شوند:

مصطفی پیش خلابق فکند خوان کرم که مگس ران وی از شهر عنقا بینند
عیسی از چرخ فرود آید و ادریس ز خلد کان دو را زله ز خوان پایه طلاها بینند
او گرفته ز سخن روزه و از عید سخاش صاع خواهان ز کوه آدم و حوا بینند

(همان، ص ۹۹)

عشق و علاقه به شهر پیامبر، شهری که به وجود پیامبر عزت و اعتبار یافته و از قداست خاص برخوردار شده‌است. خاقانی را بر آن می‌دارد که در وصف آن سخن‌ها بگوید و منظره‌سازی‌های بسیار زیبا و شگفت‌انگیزی از آن مکان ارائه نماید. وی در توصیف مدینه و علی‌الخصوص در توصیف و تشبیه خاک بالین سرور عالمیان، از عناصر گوناگون خاکی آسمانی بهره برده‌است. آن‌چنان که گویی دست خیال خاقانی در نگارخانه ضمیرش، آسمانیان و خاکیان را به هم پیوند داده‌است.

بحث بررسی:

نگارنده مقاله براساس مطالعات فراوانی که بر روی اشعار و سروده‌های خاقانی داشته‌در حین مطالعه با اشعار بسیار زیبای شاعر در زمینه توصیف شهر پیامبر و روضه نبوی واقع در آنجا روبرو شده‌است و در این مقاله سعی بر آن دارد که با تحلیل اشعار شاعر در این زمینه روشن سازد، که شاعر بلند پایه شروان، مدینه و کیمیای خاک نبوی را که بهایش نه صد جان بل دو عالم است چگونه نمود می‌بخشد. این خاک گوه‌ر نشان چنان برایش گرانسنگ است که از باب خجستگی چاه منقبتی خود را که به منزله نسخه توبه است در این خاک پاک نهفته می‌دارد:

این دو حرز از خون دل بنوشت و در خاکش نهفت
نسخه توبه است کز خواب مؤمن تازه کرد

(همان، ص ۱۵۲)

شاعر بزرگ شروان به واسطه علاقه به وجود نبی اکرم به هنگام حضور در خلوتسرای ملکوتی و ارادت نمایی بدین محضر قدسی بر خود عناوین و القاب خاصی می‌نهد. از آن جمله، حسان عجم، نایب حسان، نیابت دار حسان، ثانی حسان. و گزخواهی کزین منزل امان آن سرایابی
امانتدار یزدان را نیابت دار حسان شو
پیش صدر مصطفی ثانی حسان دیده‌اند
چون ز راه مکه خاقانی به یثرب داد روی

(همان، ص ۹۵)

تجلی توصیفات مربوط به مدینه در شعر خاقانی هنگامی است که خاقانی دل از کعبه می‌کند و به قصد زیارت مرقد شریف پیامبر راهی مدینه می‌شود او به هنگام وداع با کعبه برای تسکین و تسلی غم هجران کعبه، مدینه را در حکم مگه عزت و حرمت و روضه حضرت را در حکم کعبه جان آن می‌داند.

مکه تمکین و در وی کعبه جان آمده
هر کف از بهر کف او زمزم احسان آمده

مکه می خواهی و کعبه ها مدینه پیش توست
مصطفی کعبه است و مهر کتف او سنگ سیاه

(همان، ۳۷۲)

شاعر در قطعه‌ای به صراحت به موضوع زیارت مدینه و روضه نبوی بعد از زیارت کعبه اشاره کرده و مقصود از سفر حج خود را زیارت حریم نبوی و درخواست شفاعت از او بیان می‌دارد. او در ابتدا به زیارت کعبه می‌رود. و می‌خواهد که کعبه را به عنوان شفیع به محضر پیامبر آورد تا در محضر او از گناهان گذشته خود توبه کند و به شفاعت کعبه، تجدید ایمان کند.

کالامان گویان به درگاه آمد و جان تازه کرد
ناش بپذیری که او با توبه ایمان تازه کرد
پیش صدرت جان قدسی کشت و قربان تازه کرد

زین سفر مقصود امالش تو بودستی به حج
رفت زی کعبه که آرد کعبه را زی تو شفیع
پیش کعبه نفس حسی بهر قربان هدیه برد

(همان، ص ۸۴۸)

وی در کعبه نفس خود را به عنوان هدیه و پیشکش قربان می‌کند ولی در پیشگاه باشکوه حضرت محمد(ص) روح و روان خود را قربان می‌کند.

شاعر در ابیات دیگری که در مدح «جمال‌الدین محمد موصلی» سروده است به سفر او به سمت مدینه بعد از زیارت کعبه اشاره کرده و خطاب به این شخص می‌گوید:

بیخ بلسان به مکه کاری
از هندستان درخت کافور
آیی تو ز مکه تا مدینه

حصن هرمان به مکه آری
آری به زمین مکه مشهور
پس گنج روان کنسی هزینه

(تحفه‌العراقین، ص ۱۹۲)

احرام عراقیان گرفتگی
یعنی همه تن کمر نمودی
گنج هرمان هزینه کردی

بر دشت عرب مکان گرفتگی
در مکه چو میم مکه بودی
زانجا سفر مدینه کردی

(همان، ص ۱۷۵)

شاعر همچنین در خطاب به آفتاب بیان می‌دارد که بعد از مشاهده طلعت و جمال کعبه و آرمیدن در سایه امنیت کعبه نوبت سفر به مدینه و زیارت روضه نبوی می‌رسد. و از آنجاست که باید «ورق مدینه را بخوانی». چرا که مدینه دست سیاهی شب را قطع می‌کند تا نتواند علم آفتاب را پست کند. او می‌گوید که از برکت شهر مدینه است که آسمان نمی‌تواند چادر آفتاب را سیاه کند، (منظور شاعر در اینجا احتمالاً پدیده کسوف یا ماه گرفتگی است).

آئینه یوسفان بی‌نش
کز یوسف دیده چشم یعقوب
در ظل وی آرمیده باشی
ده روزه به یک زمان برانی
زی شهر خدایگان تازی
از آب سیاه و بحر مغرب
تکنند علم سپید تو پست
کش رنگ سگانهی بسر آرد

ای صیقل مصر آفرینش
آن دیده ز تو دو یوسف خوب
چون طلعت کعبه دیده باشی
زانجا ورق مدینه خوانی
تازی به چهار گانه تازی
برهاندت آب و خاک یشرب
عباسی شب قلم کند دست
جلباب تو را فلک نیارد

(همان، ص ۱۴۲)

شاعر همچنین در تعریف مدینه منوره به حدود موقعیت جغرافیایی این شهر اشاره کرده و به خاطر حرمتی که این شهر دارد، نواحی پیرامون آن را به نوعی در خدمت آن مکان می‌داند.

خواندند خدیو هفت اقلیم
اجرا کش خدمتش خراسان
چین است تشار چین راهش
قسطین سرگزیت داده
این قندز دار و آن فنک پوشه
باشام و حجاز خویشتی او

هفت اجرامش ز روی تعظیم
راتب خور او عراق و اران
روم است ستانه روج جاهش
ترکستان گردنش نهاده
هند و خزرش دو حلقه در گوش
مصر و یمن از حواشتی او

(همان، ص ۱۴۳)

و بالاخره خاقانی این شهر را مقصد هودج رسالت و محل فرود آمدن موکب جلال و شکوه، خانه شرف و بزرگی برای وجود پیامبر- که چون ستاره‌ای درخشان است- معرفی می‌کند و روضه آن حضرت را چون بهشت تصور می‌کند.

آن مهبط موکب جلالست
دارالکتب آیت و فارا
آن روضه جان درو نهاده
آن جوهر نور در میانش
سه عالم علم در صفاتش

آن مقصد هودج رسالت
بیت الشرف اختر سخا را
دهرش به جان فرو نهاده
جز دیده شش جهت مخوانش
چون نقطه بباء بسم ذاتش

(همان، صص ۱۴۳-۱۴۴)

نام‌های مدینه :

مدینه را در جاهلیت یثرب می‌گفته‌اند. علت این وجه تسمیه را یکی از مورخان اسلامی چنین نوشته است که «یثرب بن قاتیبه بن مهلیل بن ارم بن عییل» با فرزندان و همراهان خود در مدینه اقامت گزید و آنجا به سبب او «یثرب» نام گرفت ایشان نیز بر اثر حوادث و آفات روزگار به هلاکت رسیدند.^۳

خاقانی نیز در چند مورد این شهر را با نام «یثرب» عنوان کرده است.

چون جرس دار نجیبان ره یثرب سپردند ساربان را همه الحان جرس آسا شتوند

(دیوان، ص ۱۰۳)

برهانسدت آب و خاک یثرب از آب سیاه و بحر مغرب

(تحفه‌العراقین، ص ۱۴۲)

وی در نامه‌ای که به «شرف‌الدین» می‌نویسد، او را به پایان یافتن مشکلات و مورد عنایت الهی قرار گرفتن مژده می‌دهد و در ضمن این نامه به حرمت شهر مدینه و این که این شهر مورد عنایت و توجه الهی است اشاره کرده است و این شهر را با نام «یثرب» می‌خواند.

اکنون باری روزگار، همه کسرها را جبر کرد و همه جراحات‌ها را قصاص فرمود و همه خون‌ریزها را دیت داد. از چاه بلّیت به مصر امتّیت رسیده‌ای. از غار عنا به یثرب عنایت آمده‌ای و...

(منشآت، ص ۲۱۶)

«از عثمان بن عبدالرحمان هم روایت شده است که گفته: خداوند مدینه را «دارالایمان» نامیده است». «از ابراهیم بن ابی یحیی نیز روایت شده که: برای مدینه در تورات یازده اسم آمده به نام‌های: مدینه، طیبه، طابه، مسکینه، جابره، مجبوره، المرحومه، العذراء، المحبّه، المحبویه، والعاصمه». و از زید بن اسلم روایت است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: برای مدینه ده نام می‌باشد: المدینه، طیّبه، طابه، مسکینه، جابره، مجبوره، یثرب، یثور، الدار و الایمان»^۴.

«سمهودی» نیز در کتاب «وفاء الوفا» بیش از ۹۰ اسم به مدینه نسبت داده است»^۵.

گفتنی است واژه «مدینه» چهارده بار در قرآن به کار رفته است. ولی فقط چهار مورد آن به «مدینه النبی» اشاره دارد. به همین علت، عنوان «مدینه» بیش از اسامی دیگر در آثار خاقانی به چشم می‌خورد و او در اکثر موارد این شهر را با نام مدینه، مطرح کرده است.

مکه می‌خواهی و کعبه؟ ها مدینه پیش تست مکه تمکین و دروی کعبه جان آمده

(دیوان، ص ۳۷۲)

بنیاد مدینه سید دنیاست حیاه الله حیات جان‌هاست

(تحفه العرافین، ص ۱۴۲)

و بعد چون به بیت الشرف مدینه نزول افتاد، به آستان بوس حضرت علیا و حظیره کبریا و ... و تربت رتبت افزای تبت نمای احمدی (ص) رسید.

(منشآت، ص ۵۴)

حرمت مدینه :

«در احادیث بسیاری آمده است بر این که مدینه حرم است، شکار و قطع اشجار و کندن خاشاک اطراف آن حرام می‌باشد، و از رسول خدا(ص) روایت شده که گفته است: ابراهیم مگه را حریم قرار داد و برای مردم آن دعا کرد، من نیز مدینه را حرم قرار دادم، همان طوری که ابراهیم مکه را حرم قرار داد.»^۱

در اهمیت شهر مدینه همین بس، که شاعر خاک آن را اساس و منشأ هشت باب جنت دانسته است.

حبذا خاک مدینه، حبذا عین النبی هر دو اصل چارجوی و هشت بستان آمده

(دیوان، ص ۳۷۲)

خاک مدینه حرز و درمان دل خاقانی غم‌پرور است چرا که تن مبارک شفیع دو عالم در آن آرمیده است این خاک و آب بنیان چهار جوی و هشت بستان بهشت است مدینه محور دین مصطفایی است چون که بنایش از همین شهر بنیاد گرفته است و در واژه مدینه نیز اسماً و ذاتاً می‌توان نقش و نشان دین را به حجت و برهان دید.

در مدینه مصطفی دین مشخص دان و بس و آتکه از دین در مدینه اصل و بنیان آمده
گر بجویی و نویسی هم به اسم و هم به ذات در مدینه نقش دین بینی به برهان آمده

(همان، ص ۳۷۲)

نظیر این تعبیر را در تحفه‌العراقین نیز بیان می‌کند:

بنویس مدینه پس بخوانش نه صورت دین بود میانش

(تحفه‌العراقین، ص ۱۷۶)

رزق و روزی فراوان در شهر مدینه نیز مورد توجه شاعر قرار گرفته و وی این برکت و رزق و روزی را مدیون پیامبر اکرم(ص) می‌داند. او به خاطر ارادت خاصی که به پیامبر(ص) دارد به مدینه که به «مدینه النبی» مشهور است به دیده احترام

می‌نگرد و آن را دارای عظمت و شکوه والایی می‌داند. تا آن حد که اساس مدینه را سده دنیا می‌داند.

بنیاد مدینه سده دنیاست حیاهما الله حیات جان‌هاست
چون ریزش روزی مسلمان دخلش کسم و برکتش فراوان

(همان، ص ۱۴۲)

«مقدسی درباره این شهر می‌نویسد: «یثرب شهر پیامبر است، و من همان را به سبب شهرهای مهم پیرامونش و حومه‌ای که دارد، ناحیت خواندم. کمتر از نیم مگه است، بیشتر آن را باغ‌ها و نخلستان‌ها، دیه‌ها فرا گرفته است، اندکی کشت‌زار و آبی گوارا دارد»^۷.

به خاطر حرمتی که این شهر دارد گیاهان و درختان آن نیز منشأ برکت می‌باشند. به گونه‌ای که نخلستانهایش اینگونه مورد توجه شاعر قرار گرفته است:

نخلش همه دست کشت جبریل کشنی ده نخل او سسرافیل
تخمش به گلاب پروریده آدم ز بهشتش آوریده

(همان، ص ۱۴۲)

از نظر خاقانی حضرت آدم تخم این نخل‌ها را که به گلاب پرورده شده از بهشت آورده، و جبرئیل فرشته مقرب الهی آن‌ها را کاشته اسرافیل هم آن‌ها را بارور ساخته است.

نخلش به عمود صیح مانند چون درع سحاب بند در بند
وان شاخ بر او ز جنبش دور بشکافته طلوع و نوشده نور
صیح است دریده بادبانش خورشید نموده از میانش

(همان، ص ۱۴۲)

و خرمای این نخل‌ها را ماه بر طبق فلک نهاده است. و حورا صورت و تصویر این نخل‌های مدینه را دیده و در بهشت از موم نخل‌ها ساخته است.

هر خوشه جو خوشه ثریا	هر نخلی از آن سپهر بالا
مه بر طبق فلک نهاده	خرمیا که ز نخل هاش زاده
از موم بیسته نخل خرما	بر صورت نخل هاش حورا
خضرای سواد اعظمش خوان	فهرست بلاد عالمش دان

(همان، ص ۱۴۳)

شاعر به محض رسیدن به مدینه به سمت روضه نبوی می رود او آن مکان را پیشگاه کبریایی، استراحت گاه اصفیا، محل فرود آمدن عرشیان، مقصد ملایک و تربت رتبت افزای احمدی و ... معرفی می کند و به برآورده شدن حاجات در جوار آن اشاره دارد. بعد چون به بیت الشرف مدینه نزول افتاد، به آستان بوس حضرت علیا، و حظیره کبریا و معرّس پاکان و متنفس دردناکان و محطّ رحل قدسیان، و مهبط مهد فردوسیان، مقصد ملایک معقبات، و مرصد اولئک علیهم علیه الصلوة و السلام که مقام حاجت رواست عالمیان را، رسید ...

(منشآت، ص ۵۴)

وی بعد از شمردن این همه فضایل و نیز توصیف و تعریف شهر مدینه بیان می دارد که بهتر است جاه و مقام وی به بودن او در خاک عرب باشد.

گرچه حسان عجم را همه جا جاه دهند جاهش آن به که به خاک عربش جا بینند

(دیوان، ۹۹)

آری خاقانی شاعر بلند پایه شروان بر این باور است که اگر بیماری گناه شکسته دل و زیونش کرد، باید به دارالشفای احمدی قدم بگذارد و از جاندارو و نشرة شفاعتش بهره گیرد. همو رسیدن به بارگاه نبوی را مایه صیقل یافتن جان زنگ زده اش می داند لذا به محض ورود به مدینه، عطر حریم نبوی او را چون آهن ربایی قوی به سوی خود می کشد. و آنجاست که دلش از مشاهده عظمت و ابهت حریم سلطان دین و انبوه زائران عاشق روی بر خاک نهاده، به وجد و جوش آمده و سپس بایانی از سر ارادت و هواخواهی به منظره سازی در حق این روضه پاک که در «مسجد النبی» قرار دارد، پرداخته است.

مسجدالنبی :

مقدّس‌ترین و شریف‌ترین مکان در شهر مدینه «مسجدالنبی» می‌باشد که نخستین اقدام پیامبر بعد از ورود به مدینه بنای این مسجد بوده است.

از آنجایی که پیامبر گرامی اسلام خود در ساخت و بنای آن نقش داشت به همین جهت شریف‌ترین و والاترین مسجدی است که از نظر رتبه و مقام دینی بعد از مسجدالحرام دارای عزّت و اعتبار خاص بوده است.

پیامبر درباره نماز خواندن در این مسجد فرمود:

صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ^۸.

«یک نماز در مسجد من (ثوابش) برابر با هزار نماز در دیگر مساجد است مگر

مسجدالحرام».

«قسمتی از مسجدالنبی که در ناحیه جنوب شرقی (روبه سوی قبله) مسجد قرار دارد، و حدّ فاصل میان منبر و قبر پیامبر است، به نام «روضه مطهره» و «روضه شریفه» شناخته می‌شود. این قسمت فضیلت زیادی دارد»^۹ چرا که در حدیث رسول خدا(ص) به عنوان روضه‌ای بهشتی معرفی شده است:

«مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَمِنْبَرِي عَلَى تُرْعَةٍ مِنْ تُرْعِ الْجَنَّةِ»^{۱۰}.

این حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی است. هر چند در تعریف محدوده روضه،

اختلافاتی میان علما و محققان وجود دارد.

«برخی، دیوار شرقی مسجد را که کنار قبر پیامبر(ص) است، حدّ شرقی روضه

دانسته‌اند، اما در حدّ غربی تنها نقطه منبر را حدّ آن می‌دانند و بدین ترتیب، حدود

روضه را به یک مثلثی، محدود می‌سازند که یک زاویه آن منبر و دو زاویه دیگر آن

دیواره شرقی مسجد است، این در حالی است که برخی دیگر، تمامی مسجد زمان

پیامبر را روضه می‌دانند»^{۱۱}.

به احتمال زیاد خاقانی نیز با این گروه هم عقیده بوده و تمامی مسجد را روضه نامیده است چنان که در موارد زیر مشاهده می شود.

به سلام آمدگان حرم مصطفوی	ادخلوها به سلام از حرم آوا شنوند
النبی النبی آرنده خلایق به زبان	امتی امتی از روضه غرا شنوند

(دیوان، ص ۱۰۳)

البته در خصوص این دو بیت لازم به ذکر است که خاقانی در این تصویرسازی زیبا، سربالین مصطفایی را چون بارگاهی تجسم می کند نه از جنس بارگاه‌های این جهانی که «بر درشان شدیدان غلاظ گمارند تا دست رد بر سینه عزیزان نهد» بل همه عاشقان دلسوخته و طالبان ندای حق، میهمان این بارگاهند چنان که از درون حرم «بانگ ادخلوها بسلام» گوش همه به سلام آمدگان را می نوازد و آنها «النبی النبی» گویان وارد صحن نبوی می شوند و ندای امتی امتی از میزبان ملکوتی خود می شوند.

بیست الشرف اختر سخارا	دارالکتب آیست وفسارا
دهرش به جنان فرو نهاده	آن روضه جان درو نهاده

(تحفه العراقرین، ص ۱۴۳)

و چون اتفاق نزول افتاد به جوار حدیقه علیا و حضرت کبریا، معرس اصفیا و متنفس اولیاء، محل رحل قدسیان و مهبط، مهد فردوسیان، روضه جنات فش نجات بخش نبوی که مقام حاجت رواست عالمیان را....

(منشآت، ص ۲۲۵)

در محدوده روضه مطهره، سه مکان مقدس وجود دارد: «مرقد مطهر» رسول خدا(ص)، «منبر» و «محراب» و یکی از بهترین نقاط مسجد، مدفن رسول خدا(ص) است. پیامبری که محبوب خدا و خلق بوده و میراث گران بهای اسلام، حاصل تلاش بیست و سه ساله اوست....

پیامبری که محبوب شاعر بلند آوازه شروان بوده است وی را به پاس داشت

حرمت در آستانه کعبه، دل و جان را تصفیه کرده است و با ضمیر صافی به نعت او می‌پردازد.

بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر ز نعت مصطفای مزگی بر آورم

(دیوان، ص ۲۴۷)

وی رسول اکرم را مقدمه و سرآغاز عالم هستی و سرور پیامبران می‌داند که از برکت خدمت به او و زیارت مرقد مطهرش امکان رسیدن به آرزوها برایش میسر می‌شود.

دیباچه سراج کُل خواجه رسل کز خدمتش مراد مهنا بر آورم

(همان)

دست یافتن به آرامش روحی و روانی برای خاقانی فقط در سایه اعتکاف در خلوتسرای محمدی مقدور است و در آن مکان است که دلش به بهشت عروج می‌کند.

در بارگاه صاحب معراج هر زمان معراج دل به جنت مأوی بر آورم

(دیوان، ص ۲۴۷)

در سایه چنین اعتقادی است که شاعر بعد از تصفیه دل و جان خود در مکه و در نزد کعبه به مدینه می‌رود و زیارت مرقد مطهر پیامبر را درک می‌کند و بعد در ستایش آن مرقد معظم و تربت مکرم حضرت رسول (ص) این چنین سخن می‌گوید.

بینی حرم محمدی را	دیوان گه سرسرمندی را
او شمس و حظیره مغرب پاک	نه حجره خاص او نه افلاک...
خاکش ز چهارم آسمان به	ذاتش ز مسیح جساودان به
آن از سبکی فلک نشین است	وین بهر کمال در زمین است...

(تحفه العراقین، ص ۱۴۴)

بنابراین یکی از پهناترین عرصه‌های توصیف خاقانی در این باب، نعت مرقد

این خاصه‌ترین گوهر دریای راز است که جگر نفتیده‌اش را با آب این آبشخور شفا می‌بخشد و پرده خیالش را با رنگهای ملکوتی این مکان بهشت آسا پرنقش می‌کند و با جانانه‌ترین احساسها، زیباترین خیالها و شکوهمندترین واژه‌ها، این حظیره علیا را به تصویر می‌کشد. البته در این خصوص لازم به ذکر است که در شعر شاعران دیگر هم از قبیل سنایی، نظامی عراقی، و جامی حرم نبوی به شکل بسیار زیبایی متجلی شده‌است و ایشان با معطر ساختن دل و جانشان با عطر این بقعه مبارک و با یاد این روضه‌دارالسلام، صحن شعرشان را بدین سان عنبرآگین کرده‌اند.

طوف حرم توسازد انجم در گشتن چرخ پی کند گم

(نظامی)

خاک تو خود روضه جان منست روضه توجان و جهان منست

(نظامی)

آستان درش به روضه انس بوده بوستان روح روح القدس

(سنایی)

کی بود یارب دل از فکردو عالم کرده صاف گمرد آن خرم خرم مردم خروشان در طواف
آرزوی جنت الماوی برون کردم ز دل جنتم این بس که بر خاک دوت ماوا کنم

(جامی)

در مقام مقایسه و در کنار این تصویرگری‌های بسیار زیبای شاعران که چند نمونه‌ای از آن در بالا ذکر شد، منسوخ خیال و سخن خاقانی در این گونه تصویرسازی و طرایف‌گری از تار و پود دیگری است. تصویر سازی‌ها و منظره آفرینی‌های باشکوه و زیبا و در عین حال استفاده از ترکیبات و استعارات دلنشین ادبی، سبب خلق تابلوهای بسیار زیبا و پر عظمتی شده‌اند چنان که گویی این فضای لامکانی، بهشت گمشده خاقانی است که در و دیوارش یاد یار را در خود نهفته و غبارش عطر آمیز به بوی بهشتی است.

برای اثبات این ادعا چند مورد از این تصویر‌گری‌ها و تابلوسازی‌های زیبا ذکر می‌شود. شاعر بلند پایه شروان عظمت آن آرام‌گاه شریف را در حدی می‌داند که در آن جا ملائک مقرب الهی از همه جا، به هنگام پنج نماز، صدای صور را می‌شنوند. و در واقع وی صدای روضه نبوی را بمانند صور اسرافیل زنده کننده دل مرده می‌داند. از صریر در او چار ملایک به سه بعد پنج هنگام دوم صور به یک جا شنوند

(دیوان، ص ۱۰۳)

وی در ادامه می‌گوید: «بر در آرامگاه سلطان دین، صدای هرّای ابلق چرخ، که در حکم مرکب آماده آن حضرت است به گوش می‌رسد، یعنی چرخ ابلق اسب حاضر و آماده بر درگاه اوست»^{۱۲}.

بر در مرقد سلطان هدی زابلق چرخ
خود جنیبت به درش داشته بینند براق
مرکب داشته را ناله هرّا شنوند
کز سهیلش نفس روح معلا شنوند

(همان، ص ۱۰۳)

خاقانی در یک تشبیه بسیار زیبا و بی‌بدیل، مرقد شریف پیامبر را به وادی مقدّس «طوی» تشبیه کرده که پیامبران گذشته چون حضرت موسی (ع) به زیارت آن آمده‌اند. و حضرت موسی با مشاهده هیبت و عظمت این بارگاه پر نور و مقدّس نبوی، از خود بی‌خود شده و نعلین خود را گم کرده است و برای تجلّی نور الهی در حال گفتن «آرنی» است.

شاعر در حین تصویر زیبایی که بدین گونه از حضور حضرت موسی (ع) در آرام‌گاه نبوی ترسیم می‌کند صدای حضرت «خضر» را هم می‌شنود که برای پیدا کردن نعلین گم شده حضرت موسی سوره «الضحی» را می‌خواند.

موسی ایستاده و گم کرده زد هشت نعلین
بهر وا یافتن گم شده نعلین کلیم
آرنی گفتنش از بهر تجلا شنوند
والضحی خواندن خضر از در طاهها شنوند

(دیوان، ص ۱۰۳)

در آیات فوق «نعلین موسی» اشاره است به آیه شریفه: «أَني أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ
أَتُكِّ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^{۱۳} من پروردگار تو هستم، پای افزارت را بیرون کن که
اینک در وادی مقدّس طوی هستی».

«آرنی» هم مأخوذ است از: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ
الْيَكِّ قَالَ لَنْ نَرِيهِ»^{۱۴} «والضحى» هم سورة الضحى (۹۳) است که مجموعاً ۱۱ آیه
است و در آیات ۶ و ۷ و ۸ و آن سه بار فعل «وجد» و «يجد» به کار رفته و این آیات
را برای یافتن چیز گم شده می خوانند.

«طاها» سورة بیست از قرآن مجید است و همین طور یکی از نام های پیامبر
اکرم (ص) است.

با توجه به اهمیت و شکوهی که این مرقد مطهر در نزد خاقانی دارد وی پیشگاه
حضرت محمد (ص) را به مانند عالمی می داند و شب و روز عالم را در حکم «ساج» و
سیمی می داند که از روضه درخشان و نورانی بارگاه او مشاهده می شود.

حضرت اوست جهانی که شب و روز جهان ساج و سیم است گزان روضه عزرا بینند

(همان، ص ۹۹)

در بیتی دیگر وی این پیشگاه نبوی را سرچشمه ای پر آب برای زائران جگر
سوخته و تشنه (در اثر باد گرم و گرمای سوزان بادیه) تشخیص می دهد و مرقد آن
حضرت را برای آنان در حکم سرچشمه ای زلال و گوارا می داند.

خاکبان جگر آتش زده از باد سموم آبخور خاک در حضرت والا بینند

(همان)

عقل که بزرگ ترین عطیه الهی است با مشاهده شکوه محمدی واله و حیران شده
و به مانند کوه طور از نور تجلی الهی پاره پاره می شود. و به همراه روح چسبون

حروف «یا» و «سین» بر درگاه رسول اکرم (ص) می افتد.

عقل واله شده از فرّ محمّد یابند
عقل و جان چون یی و سین بر در «یاسین» خفتند
طور باره شده از نور تجلی بینند
تن چو «نون» کز قلمش دور کنی «تا» بینند

(همان)

در کنار این شکوه و عظمتی که شاعر برای مرقد شریف پیامبر اکرم (ص) بیان می‌کند به خوان کرم آن حضرت نیز اشاره می‌کند که در این مکان مقدّس گسترده شده است. این خوان نبوی مانند خوان کعبه که دارای برکت و رزق معنوی فراوانی بود، دارای چنان غذاهای لذیذ معنوی بوده که حضرت عیسی (ع) از آسمان و حضرت ادریس از بهشت فرود آمده و در این ضیافت شرکت می‌کنند و زلّه خوار خوان رسول الله می‌باشند.

مصطفی پیش خلاق فکند خوان کرم	که مگس ران وی از شهپر عتقا بینند
عیسی از جرخ فرود آید و ادریس زخلد	کاین دو را زلّه زخوان پایه طاهّا بینند
خاصگان سرخوان کرمش دم نزنند	ز آن اباهّا که بر این خوانچه دنیا بینند
زعفران رنگ نماید سر سگباش ولیک	گونه خرمگس است آن که ز سگبا بینند

(دیوان، ص ۹۹)

در بزم محمّدی که خوان کرم او گسترده است علاوه بر دو تن از یاران نزدیک پیامبر، که در خلوت خاصش، چون عود و شکر در مجمر می‌سوزند ملائک مقرب الهی نیز دعوت شده‌اند و در آن بزم خورشید در حکم مجمر عود سوز و جرم کیوان بمانند عود آن است. منظور شاعر از بیت ذیل این است که دربار عام و بزم او، بر سر خوان با شکوهش کروبیان عالم بالا حاضر هستند.

پیش صدر مصطفی بین هم بلال و هم صهیب	این چو عود آن چون شکر در عود سوزان آمده
پیش بزم مصطفی بین دعوت کروبیان	عود سوزان آفتاب و عود کیوان آمده

(همان، ۳۷۲)

در سایه چنین عظمت و شکوهی است که شاعر بعد از زیارت مگّه به زیارت قبر پیامبر

گرامی اسلام می‌شتابد. او به پیشگاه حضرت محمد(ص) روی می‌آورد و تجدید ایمان می‌کند، از گناهان و گذشته‌های به بطالت گذرانده خود نادم شده استغفار می‌طلبد در چنین مکان مقدّسی، خاقانی مانند آسمان خمیده قامت از شرمندگی سر بر زمین می‌افکند و بمانند خورشید که از شرق به غرب می‌رود، بر خاک مرقد حضرت محمد(ص) می‌غلتد و با تمام وجود اظهار نیاز و درماندگی می‌کند.

بنده خاقانی به صدر مصطفی آورده روی	کرده ایمان تازه وز رفته پشیمان آمده
چون بیابان سوخته رویش زاشک شور گرم	چون به تابستان نمک زار بیابان آمده
آسمان وار از خجالت سرفکنده بر زمین	آفتاب آسا به سوی خاک غلطان آمده

(همان، صص ۳۷۲-۳۷۳)

او روضه نبوی را بمنزله خزینه افلاک می‌داند. خزینه‌ای که شاعر توانسته با تحمل مرارت‌ها و ریاضت‌های زیاد به آن زده و تمامی نقدینه‌های جهان را از این گنجینه بر باید(منظور همان یک مشت خاک از مرقد پیامبر است).

شاعر چون کبوتری از آب سرچشمه حیات (مرقد رسول اکرم(ص)) جرعه در دهان گرفته است و برای دوستان به عنوان تبرک آورده است و همچون کبوتران نامه‌بر با آوردن خاک در واقع امان نامه خود را به همراه آورده است.

دیده‌ام سرچشمه خضر و کبوتر وار از آب	خورده و پس جرعه‌ریزی در دهان آورده‌ام
چون کبوتر رفته بالا و آمده بر پای خویش	بسته زر تحفه و خط امان آورده‌ام

(همان، ص ۲۵۶)

خاقانی مرقد مطهر پیامبر را زیارت می‌کند و خود را ملزم به نعت این مکان می‌کند تا فرشتگان در ملکوت صدای او را بشنوند و به خاطر این نعت، صدای ستایش آن‌ها از آسمان به گوش‌ها برسد.

بنده خاقانی و نعت سر بالین رسول	تاش تحسین ز ملک در صف اعلی‌ شنوند
---------------------------------	-----------------------------------

(همان، ص ۱۰۳)

او به خاک مرقد رسول اکرم(ص) فخر می کند و این فخر را نه از وجود خود بلکه به دلیل وجود آن حضرت و خاک بارگاه او می داند.

فخر من بنده ز خاک در احمد بینند لاف دریا زدم عنبر سارا شنوند
نعت صدر نبوی به که به غربت گویم بانگ کوس ملکی به که به صحرا شنوند

(همان)

وی بعد از زیارت به وطن خود بر می گردد و به عنوان تبرک خاکی از مرقد مطهر پیامبر بر می دارد که این خاک خوشبو را همچون سوره های «کهف» و «مریم» بلاگردان و تعویذ بازوی خود معرفی می کند.

خاک مشکین که زبالین رسول آورده است حرز بازوش چو الکهف و چو کاها ۳۰ا بینند

(دیوان، ص ۹۸)

و در قصیده دیگری در همین مضمون گویند:

یعنی امسال از سربالین پاک مصطفوی خاک مشک آنود بهر حرز جان آورده ام
خاک بالین از سربالین همه حرز شفاست حرز شافی بهر جان ناتوان آورده ام
وقف بازوی من است این حرز نفروشم به کس گرچه ز اول نام دادن بر زبان آورده ام

علاوه بر این ترکیبات و توصیفات زیبا ترکیبات استعاری بی نظیر دیگری نیز در چاه های خاقانی درباره خاک بارگاه نبوی به کار رفته است از جمله: حرز بازو، حرز جان، دره محتسب آبخور، مهر تب نشان، صید چرب پهلو، صید گران، سرمه چشم روان، گنج زر، گنج روان، گنج شایگان، کان زر، پار گندمگون، خوان خلد، دو قرص گرم و سرد آسمانی، کلید بهشت، خوان بهشت، قواره پرنیانی، ترکیبات بسیار زیبایی دیگری که در نوع خود بی نظیر می باشند.

کوه احد:

از مکان های مقدس دیگری که خاقانی به آن اشاره داشته کوه احد می باشد. «کوه

احد در شمال مدینه واقع و نزدیک تر از دیگر کوه‌ها به مدینه است، و در نزدیک آن مزارع اهل مدینه قرار دارد»^{۱۶}.

پیغمبر اکرم (ص) فرموده است که: «احد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم این کوه به اندازه یک فرسخ با مدینه فاصله دارد. قبور شهدای جنگ احد به محاذات کوه و در گرداگرد قبر حمزه عمر پیغمبر واقع شده است. در راه احد سه مسجد وجود دارد یکی به نام «علی بن ابی طالب» و دیگری به نام «سلمان فارسی» و سومی به نام «مسجدالفتح» که سوره فتح قرآن در آن نازل شده است»^{۱۷}.

نام احد دوبار در دیوان آمده است. اول در قصیده‌ای که در ستایش پیامبر اکرم (ص) بوده و شاعر بیان می‌دارد که وقتی نوبت پیامبری، پیامبر در عرب به صدا در آمد از کوه احد صدای صلوات بلند شد.

چون نوبت نبوت او در عرب زدند از جودی و احد صلوات آمدش صدا

(همان، ص ۱۷)

و بعد در قصیده‌ای در مدح پدرش: پنجره عتکبوت نیست چنان استوار
کمز احد و بوقیس بایسد غضبان او

(همان، ص ۲۶۴)

نتیجه گیری:

فرجام سخن این که با مطالعه و تأمل در اشعار خاقانی می‌توان دریافت که هویت اعتقادی و باورهای دینی وی به طرز شگفت‌انگیزی بر جاذبه‌های شعری او افزوده است، به طوری که زیباترین شعرهای خاقانی قصایدی است که با شور و هیجان وصف‌ناپذیر به تصویر آفرینی کعبه، زایران دلسوخته آن و اعمال و مناسک حج و توصیف روضه مبارک پیامبر(ص) که در شهر مدینه قرار گرفته - پرداخته‌است.

در این مقاله فقط بخشی از آن اشعار که مربوط به شهر مدینه و روضه پیامبر(ص) بود مورد بررسی قرار گرفت و روشن گردید که عشق وافر خاقانی به اسلام و باور قلبی او به حقانیت این آیین در آفرینش این گونه اشعار نقش بسیار مهمی داشته و از سوی دیگر شور و شوق پرواز به حریم دوست را در سویدای مخاطبان اشعارش آفریده‌است، همچنین این گونه اشعار امید بخش، احیا کننده و تعالی بخش روح و روان آدمی و به یک تعبیر جزو زیباترین اشعار او می‌باشند.

پی نوشت ها :

- ۱- قندزوفنک، نام دو جانور سیاه رنگ که از پوست آنها پوستین سازند (به نقل از دهخدا).
- ۲- سه عالم عبارت است از علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین (تعلیقات تحفه‌العراقین).
- ۳- ابن فقیه، ابوبکر محمدبن اسحاق همدانی، مختصر کتاب البلدان، از روی چاپ لیدن در بغداد، ص ۲۳.
- ۴- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۳ و نیز الاعلاق النفسیه، ص ۷۸.
- ۵- سمهودی، جمال‌الدین ابوالمحاسن عبدالله بن السیدالشریف شهاب‌الدین، وفاء الوفاء، چاپ چاپخانه آداب و الموید، مصر، ۱۳۲۶هـ - ۱۹۸۱/۱.
- ۶- همان، ص ۶۲.
- ۷- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه ی دکتر منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱ ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۶.
- ۸- کلینی، ثقه الاسلام محمدبن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، جا: دوم، تهران، ۱۳۸۹ه.ق؛ ۵۵۶/۴.
- ۹- جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، نشر مشعر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۱۵.
- ۱۰- کافی، ۵۴۴/۴.
- ۱۱- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۱۶.
- ۱۲- معدن کن، معصومه، بزم دیرینه عروس، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۸۸.
- ۱۳- ۱۲- طه / ۲۰.

۱۴-۱۴۳-اعراف/۷.

۱۵- (کهیصص) از فواتح و آغاز سوره مریم.

۱۶- اصطحری، ابواسحاق، کرخی، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۱.

۱۷- سفرنامه ابن بطوطه، ۱/۱۲۹ و ۱۳۰.



مآخذ ابیات و شواهد از ۱۳ اثر معروف خاقانی به نام های زیر می باشد:

۱- دیوان، به کوشش سیدضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸.

۲- مثنوی تحفه العراقین، به اهتمام دکتر یحیی قریب، شرکت سهامی عام، تهران،

۱۳۳۳.

۳- منشآت، تصحیح و تحشیه ی محمد روشن، کتاب فرزاد، تهران، ۱۳۶۳.